

سهم ایران در تمدن اسلامی

متن سخنرانی استاد فقید محمد محیط طباطبایی

یک سال از درگذشت استاد محیط طباطبایی می‌گذرد. اواخر مرداد ماه امسال، سالروز فوت این استاد گرانمایه بود. مجله شریف با درج این مقاله یاد استاد را - که از فرزاتگان و دانشوران دوران بود - گرامی می‌دارد. این مقاله یکی از سخنرانیهای استاد در برنامهٔ مرزهای دانش رادیو در سال ۱۳۳۶ (شمسی) است. نظر به حفظ اصالت متن سخنرانی و در قید حیات نبودن استاد، ترجیح دادیم که متن سخنرانی را عیناً - به همان ترتیبی که بود - بدون اینکه لحن گفتاری را عوض کنیم، در مجله چاپ نماییم.

کمال خود رسیده بود. در زمان پادشاهی انوشیروان - که ولادت حضرت رسول نیز در این زمان رخ داده است - تشریک مساعی ایرانیان با اعراب برای دفع حمله‌ها و تجاوزهای رومیان و حشیان سبب نزدیکی بیشتر دستگاه حکومت مازده و پادشاهان یمن به دربار مداین گردید. انوشیروان «وهرز دیلمی» سردار سالخورده را در دو نوبت با چند هزار سرباز ایرانی برای کمک به یمنیها در مبارزه‌ای که با حبشیها داشتند به جنوب عربستان فرستاد و پس از آنکه یمن جزو ممالک وابستهٔ ایران شد کلیهٔ راههای ارتباطی ساحلی و داخلی که صنعا را به مداین پیوند می‌داد زیر نظارت مرزبانان ایرانی قرار گرفت. شهر مکه که مدت پنجاه و سه سال محل اقامت و دعوت حضرت رسول بود چون در ملتقای راههای ارتباطی شمال و جنوب با راه صحرائی مداین واقع شده بود، از نظر سیاسی و نظامی جزو قلمرو مسئولیت مرزبانان ایرانی صنعا محسوب می‌شد.

در زمان خسرو پرویز که «شهرپراز» سردار نامی ایران، سوریه و مصر را از دست رومیان بیرون آورد، سرزمین عربستان از کنار رود فرات تا باب‌المنذب و از شبه جزیره سینا تا جزایر کوریاموریا در حوزهٔ نفوذ نظامی و سیاسی ایران درآمد و دست رومیها از دخالت در آنجا کوتاه

حضار و شنوندگان محترم! در این بحثی که راجع به تاریخ تمدن ایران و اسلام آغاز می‌کنیم مقصود ما رسیدگی کامل به کلیهٔ مواردی نیست که با موضوع سخن ارتباط پیدا می‌کند. سهم ایران در تمدن اسلامی با ظهور اسلام آغاز می‌شود و قریب هزار و سیصد سال ادامه می‌یابد. در این صورت به هر درجه از اختصار و سرعت که فرض هم بشود ممکن نیست بتوانیم رهوس مسائل مربوط به تاریخ مشترک ایران و عرب را در دورهٔ اسلامی از نظر مطالعه و سنجش بگذرانیم. پس باید سعی کنیم نکته‌های برجسته‌ای از این روابط دیرینه را که کمتر مورد توجه دیگران قرار گرفته است از افق نامحدود تاریخ بیرون بیاوریم و به عرض حضار محترم برسانیم. کسانی که در مغرب زمین دربارهٔ این موضوع مطالعاتی کرده و آثاری بر جای گذارده‌اند، بیشتر مطالب را از زاویهٔ مصالح و مقاصد مخصوصی نگریسته‌اند و نتایجی از آن گرفته‌اند که هر گاه از روی منطق و انصاف سنجیده شود شاید با حقایق تاریخی سازگاری نداشته باشد.

روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران با عربستان قرن‌ها پیش از ظهور اسلام آغاز گشته و نیم قرن قبل از شروع دعوت اسلام به مرحلهٔ

«باذان» به مناسبت قبول دعوت از اجرای فرمان پرویز درباره پیغمبر اسلام، چندان مسامحه ورزید و درنگ روا داشت که خبر جلوس شیرویه در جای پرویز به مدینه رسید. باذان و سیبخت، ایرانیان تازه مسلمانی بودند که پس از رحلت رسول و حرکت ارتداد قبایل عرب، بر اسلام خود استوار ماندند و با کسانی که مرتد شده بودند جنگ کردند. ابناء ایرانی یمن با باذان در قبول اسلام شرکت جستند و هنگام جنگ با مرتدین عرب منشأ خدمات مهمی شدند و موقع فتوحات اسلامی با همکیشان جدید و تازه خویش در راه پیشرفت اسلام، همدوش و همقدم بودند. در حوادث مربوط به فتوح اسلامی، گاهی به نام افرادی از ابناء برمی خوریم که از شخصیت و کفایت آنان برای تسویه مشکلات استفاده می شده است. «وهب بن منبه» محدث و مفسر و مورخ نامی یمن و «طاوس بن کیسان» قدیمی ترین فقیه حجاز از دسته بنی الاحرار ایرانی بودند.

در شهر مدینه، پارسی زبانانی می زیسته اند که از آن میان سلمان را می شناسیم. عبارتی در متون قدیم عربی از سلمان در پایان اجتماع سقیفه برای انتخاب خلیفه روایت کرده اند که گفت: «کردند و چه کردند» یا «کردند و نکردند» نشان می دهد که زبان سلمان با وجود انتساب او به یکی از نواحی پهلوی زبان ایران، همان فارسی دری دربار مداین بوده است که حضرت رسول در شأن آن فرموده است: «کلام اهل الجنة العربية ثم الفارسیة الدرية» یعنی زبان مردم بهشت عربی و فارسی دری است. حارث پسر کلداه طیب عرب که در جندی شاپور خوزستان پزشکی آموخته و چندی در مداین به سر برده بود، در زمان حیات پیغمبر به مدینه آمد و آشنایی چنین شخصی با زبان فارسی دری مانند آشنایی «عدی بن زید» کاتب «نعمان بن منذر» قابل تردید نیست. بویژه که نصر پسر حارث، روزها در مسجد مدینه با نقل داستان رستم و اسفندیار و افسانه های دیگر ایرانی که در مداین آموخته بود، اسباب سرگرمی مردم را فراهم می آورد. برخی از شعرای عرب مانند «اعشی» که با دربار حیره رابطه داشتند، در سخن خود الفاظ فارسی معرب و تعبیرات مقتبس از حیره را به کار می بردند و این خود مؤید نظر ما است.

هنوز مسلمانان از مدینه برای دعوت و نشر اسلام رهسپار ایران و شام نشده بودند که هزاران ایرانی در یمن و هجر و عمان و حجاز دین مبین را پذیرفته و در راه پیشرفت آن از بذل جان دریغ نداشتند. وجود این عنصر ایرانی در جزو سپاه اسلام یکی از عوامل پیشرفت و پیروزی مسلمانان بود. از کجاکه شرکت دادن ایرانیان بعلبک در پیمان صلح آن شهر با ابو عبیده نتیجه وجود مجاهدین ایرانی در سپاه شام نبوده است و آن چهار هزار

گشت. شهر مدینه در شمال حجاز که مرکز دعوت اسلام از مکه به آنجا انتقال یافت از این حکم خارج نبود و مسئولیت اجرای سیاست ایران در آنجا وظیفه مرزبان یمن بود. در سراسر عربستان - از خلیج انطاکیه نزدیک حلب تا جزیره «سقوطره» و از بندر جدّه تا مزون در عمان - همه جا ایرانیان مهاجری که برای انجام کارهای نظامی و سیاسی و بازرگانی و دریانوردی جلای وطن اختیار کرده بودند با اعراب محلی آمیزش داشتند. از ازدواج هزاران سرباز و مأمور ایرانی که در یمن رحل اقامت افکنده بودند با زنان یمنی، نسل جدیدی پیدا شد که به تدریج زبان پدری را به زبان مادری مبدل کرده و عربی زبان شدند. اینان که در جنوب غربی عربستان به نام ابناء یعنی پسران یا بنی الاحرار یعنی فرزندان آزادگان خوانده می شدند، کسانی بودند که از ترکیب هوش و زیرکی و خرد ایرانی با شیوایی و اراده عربی خود را در انجام کارهای بزرگ معرفی کردند.

شهر مکه و مدینه که بر سر راه بازرگانان سوریه، حجاز و یمن قرار داشت، قطعاً محل عبور و توقف ایرانیانی قرار می گرفت که برای مبادله کالاهای یمنی با کالاهای رومی به سوی شمال می رفتند، یا کاروان خراج سالیانه یمن را می خواستند از راه صحرا به مداین برسانند و به نظر بعید نمی رسد که افرادی یا دسته هایی از ابناء یمن در عهد حضرت رسول ساکن مکه و مدینه شده باشند. سابقه زندگانی دراز سلمان در مدینه و ایمان راسخ او به پیغمبر از حوادث جالب تاریخ اسلام به شمار می رود.

تدبیر سلمان در کندن خندقی پیرامون مدینه، یکی از بزرگترین لشکرکشیهای مخالفین اسلام را بی نتیجه ساخت و مسلمانان را از آسیب حمله دشمنان سنگدلی مانند ابوسفیان و همدستانش رهایی بخشید. سلمان به پاداش آن عقیده استوار و خدمتی که به اسلام کرد، شایسته خطاب «سلمان منا اهل البیت» واقع شد؛ یعنی سلمان از ما اهل بیت نبوت است. و این افتخار را شامل مردم ایران کرد که حضرت رسول فرمود «ولو تعلق العلم بالثريا لنا له رجال من فارس»، یعنی اگر دانش به پروین در آسمان آویخته شود دست ایرانیان بدان می رسد.

«باذان» مرزبان ایرانی یمن، نخستین شهریاری بود که دعوت عمومی پیامبر را در سال هفتم هجرت پذیرفت و به مناسبت قرب جوار و نزدیکی صنعا با مدینه نسبت به بحرین و مصر و شام و حبشه و روم، افتخار سبقت در قبول دعوت نصیب او شد. «سیبخت» مرزبان ایرانی هجر نیز فرستاده حضرت رسول (ابوالعلاء حضرمی) را پذیرفت و با او پیمان صلح بست.

دیلمی که پیش از فتح مداین، اسلام آوردند، با دیلمیهای مهاجر یمن یا ابناء مسلمانان نسبت و قرابتی نداشتند که منجر به این تغییر عقیده سریع گردید؟ موضوع ارتباط دیالمه با یمن و ابناء یمن با دیلم و طبرستان که قیام «حسین بن زید» را در قرن سوم زمینه‌سازی کرد، از نکته‌های باریک و تاریخی ایران است که هنوز کسی متعرض آن نشده است. در تاریخ ایران دو حادثه رخ داده که غالب محققین را دچار حیرت کرده است: یکی پیشرفت سریع اسلام و ایمان دسته جمعی مردم به این دین است که هیچ‌گونه عاملی در زد و خورد نتوانست بر سر راه نفوذ روزافزون آن مانعی ایجاد کند و از کلیه نهضت‌هایی که بر ضد خلفا در ایران پدید آمد هیچ‌گونه وقفه یا لطمه‌ای به اصل دین نرسید، بلکه نتایج مختلف مخالفتها و کشمکشها غالباً در نطاق محدود سیاست محصور ماند. حادثه دوم، ناپدید شدن ناگهانی کیش مسیح است که تا پیش از فتنه مغول پیروان فراوانی در ایران داشت و در فاصله زمان تیمور و شاه اسمعیل بدون ذکر علت ناگهان از این کشور ناپدید گردید و جز در حوزه رود ارس و پیرامون دریاچه شاهی از آن نشانی باقی نماند.

مطلب دوم از بحث امروز ما، خارج ولی برای اهل تحقیق موضوع شایان تدقیقی است، اما زمینه بحثی که تاکنون فراهم آمده می‌تواند به موضوع اول جواب قانع‌کننده‌ایی بدهد.

ارتباط محکمی که میان دو عنصر ایرانی و عرب در یک قرن پیش از اسلام وجود داشت و گاهی سخنوران عرب را وادار می‌کرد که در خانه کعبه و زمزم نیز برای پارسیان سابقه حقی شناسند. ایرانیان مقیم عربستان را به قبول اسلام رهنمایی کرد و «باذان» و «سیبخت» مرزبان را با سلمان پارسی از صحابه خاص و پیروان نزدیک رسول قرار داد. در اینجا نکته‌ای به نظر رسید که ذکر آن خالی از لطف و مناسبت نیست: پنداشته‌اند که کلمه مسلمان از نام سلمان مشتق شده و بدان توجه نداشته‌اند که به فرض قبول چنین تصرفی، باید آن را مسلمن بگویند نه مسلمان. تصور می‌کنم مسلمان صورت فارسی همان کلمه «مسلم» عربی است که تتوین آن مانند نون افاعیل عروضی در خط ظاهر شده است و جمع بستن آن به «مسلمانان» دلیل صحت این نظریه و رد نظر کسانی است که می‌خواهند آن را از «مسلمون» جمع مشتق بدانند.

وجود عده کثیری از مسلمانان ایرانی در میان مجاهدین اسلام، موجب پیشرفت و نفوذ سریع دین در میان ایرانیان شد و کسانی که در ضمن حوادث فتوح از ایران به مدینه رفتند، در تأسیس نخستین تشکیلات

سیاسی دولت نوین اسلام رایزن و رهنما بودند. تنظیم دیوان برای امور مالی و اختیار تقویم جهت تشخیص زمان، از خدماتی است که «هرمز» در مدینه به پیشرفت کار اسلام کرد. نخستین نفوذ عنصر ایرانی در انتقال خلافت از عثمان به حضرت علی، در چهارچوب همکاری عمومی مسلمانان ظاهر گشت و با انتقال مرکز خلافت از مدینه به کوفه که نزدیک به مداین و حیره بنیاد شده بود، ایرانی‌زادگان تازه مسلمان بین‌النهرین رضایت قلبی پیدا کردند، در صورتی که این اتفاق برخلاف رضای مردم سوریه بود که نمی‌خواستند مرکز اقتصادی اسلام به دست ایرانی‌زادگان بین‌النهرین بیفتد. شاید حوادث بسیاری که از جنگ صفین تا انقراض بنی‌امیه توسط ابومسلم اتفاق افتاده است، قسمتی از محصول آن کوششی بوده که عنصر ایرانی مسلمان برای در دست گرفتن سیاست و اقتصاد اسلامی به کار می‌برد و قسمت دیگرش رد فعلی بوده که سودپرستان سوری و عناصر مخالف اسلام در آن مرز و بوم برای خنثی کردن فعالیت ایرانیان از خود نشان می‌دادند. این اختلاف نظر در کشمکش علویان با امویان و روایت احادیث نامناسب در شأن عراق و شام و مأموریت «آل زیاد» و «آل مهلب» و حجاج در ایران و ظهور خوارج و پناه بردن آنها به خراسان و فشار حکام اموی برای افزایش درآمد خراج ایران و سرانجام در قیام ابومسلم و انتقال خلافت از بنی‌امیه، جلوه پیدای می‌کرد. باوجود این، عنصر ایرانی بنی‌امیه را در بست به اختیار نصارای شام نگذاشت و ظهور مردانی مانند «موسی بن نصیر» مولای «طارق بن زیاد» که مراکش و اندلس را فتح کرد با «عبدالمحمید کاتب» پدر نثر جدید زبان عرب و «برمک بلخی» جد برمکه، زمینه به دست آوردن نفوذ و ارتباط با خلفا را در دربار دمشق فراهم می‌آورد.

تأثیر عقاید مانویان و نفوذ افکار یوحنا دمشقی هم شاگردی یزید، خلفای بنی مروان را یکباره خوشگذران و ظریف و بی‌اعتنا به آخرت تربیت کرد. این نکته که در انهدام خلافت اموی تأثیر کامل داشت، عباسیان را از همان ابتدای امر وادار به پیروی از روش ساسانیان در مملکت‌داری نمود و آن برقراری سازش در میان دین و دولت با مصالح بزرگان کشور بود. «برامکه» و «آل سهیل» و خاندان طاهری، اساس سیاست و خلافت عباسیان را بر آن شالوده باستانی ساسانی استقرار دادند و تا جایی که می‌توانستند مصالح خود و خانواده و هموطنان خویش را با مقاصد خلفای عباسی تطبیق می‌کردند و وسایلی برمی‌انگیختند که نیازمندی خلفا به وجود وزرای کاردان روز به روز بیشتر شود. طبقات زیردست و ستمکش که برای سقوط بنی‌امیه زیر لوای ابومسلم گرد آمده بودند، پس از استقرار بنی‌عباس از این کوشش خود بهره‌ای نبردند و چون بار فشار زندگانی آنها سبک نشده بود بار دیگر در پی آل علی رفتند که در دوره عباسی هم مانند عصر اموی از حیث مظلومیت شریک ایشان

بودند. آمادگی این طبقه برای شرکت در جنبش‌ها، یکی از عوامل پیدایش داعیان علوی در خراسان و گرگان و طبرستان و بین‌النهرین بوده است.

هرچند حسن خدمت و جانفشانی وزیران و سرداران ایرانی که متعهد حفظ خلافت عباسی بودند، به این رنج‌دیدگان و پیشوایان مذهبی آنها مجال پیشرفتی نمی‌داد و هر بار آتشی افروخته و با آب شمشیر خاموش می‌کردند. عاقبت همت بزرگان دیلم را که با رجال خراسان و عراق در اطاعت از عباسیان دمساز نبود به نتیجه منظور رسانید و حکومتی آزاد از قید اطاعت خلفا در مازندران تشکیل شد. مساعی طاهریان و سامانیان که دوستان خلفای عباسی و پرورده احسان خلیفه مأمون بودند، نهضت زیدیه را از پیشرفت به سوی مشرق و جنوب ایران بازداشت ولی دلیران دیلمی که در «سپاه حسن بن زید» به مرتبه سپهبدی و سالاری رسیدند، مانند «اسفار» و «ماکان» و «مرداویج» و «وشمگیر» و فرزندان بویه، دنباله این نهضت را تا بغداد پیش بردند و خلیفه را دست‌نشانده خود قرار دادند. این تشریک مساعی و طرفداری عناصر متنفذ ایرانی از خلافت آل‌عباس، از یک جهت زمینه استواری برای دوام و بقای خلافت عباسی را فراهم آورد و از طرف دیگر موجبات نفوذ نامحدود و تمدن و فرهنگ ایرانی را در کلیه مظاهر زندگانی سیاسی و اجتماعی و علمی بغداد به طوری زمینه‌سازی کرد که دستگاه خلافت اسلامی در بغداد نسخه دوم دربار ساسانی مداین شده بود. همان طور که مصالح ساختمانی کاخ سفید و جرمان و بناهای ویرانه مداین به تدریج به کار ساختمان قصر تاج و ثریا در بغداد می‌رسید، عناصر روحی و فکری ایرانی هم در کلیه تشکیلات و موضوعات مادی و معنوی روز راه پیدا می‌کرد و بر سهم ایران در این تمدن عالی و مترقی به طور روزمره می‌افزود.

برای نمونه مثالی می‌زنیم. چنانکه بر حضار محترم معلوم است یگانه ستون کاخ تمدن اسلام که با اساس دین از روز اول مرتبط بوده، زبان عربی است که هنوز برجسته‌ترین مظهر قدرت و نفوذ اسلام و عرب محسوب می‌شود. «ابوحنیفه ایرانی نژاد» پیشوای مذهب حنفی، استفاده از زبان فارسی را در مواردی که مسلمانان به زبان عربی آشنا نباشند برای انجام وظایف شرعی جایز دانسته و فتوی به جواز ترجمه نماز و قرآن به زبان فارسی دری داده است. زمانی که نفوذ اندیشه ایران در تمدن اسلامی به اینجا رسید که زبان فارسی را شریک زبان عرب قرار داد، دیگر معلوم می‌شود که در سایر قضایا تأثیر آن تا چه مرحله پیش رفته و با روح مقدس اسلام چنان آمیخته بود که هیچ قدرتی و حتی حمله مغول هم نمی‌توانست در میان ایران و اسلام جدایی بیندازد. یکی از کتابهای متعددی را که در زمینه تمدن اسلامی نوشته‌اند و برخی از آنها به فارسی ترجمه شده است، مانند «تاریخ تمدن اسلامی» جرجی زیدان، «تمدن غرب» گوستاو لوبون، «تاریخ اعراب» امیر سیدعلی هندی، «تمدن اسلامی» در قرن چهارم تألیف متر، «عالم اسلامی» اثر مایر هوف، «موسسات اسلامی» دمبین، «عقاید و سازمانهای اسلامی» لامنس، «عقاید و شرایع اسلام» نوشته گل‌دزهر و «کتاب اسلام» هانری ماسه یا رساله کوچک «تمدن اسلام» بارتهدل را بردارید و صفحات آن را از مد نظر بگذرانید و بنگرید، هیچ باب و فصل بلکه صفحه‌ای از آنها نیست که نامی یا نشانی از تأثیر عنصر ایرانی در تمدن اسلامی بدست ندهد.

ایران و اسلام دو گوهر پاکی هستند که از سازش و پیوند دیرینه آنها تمدن اسلامی پیدا شده است و هیچ‌گونه تصور اختلاف یا عدم تجانس نمی‌تواند این دو گوهر درهم آمیخته را از یکدیگر جدا سازد.

